

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اهمیت بحث امامت

بحث امامت واقعه‌ای است که بحث خیلی عمیقی است و از جمله در همین آیه شریفه، یکی از بحث‌هایی که ما خواهیم داشت این است که آیا در زمان رسول خدا (ص) تبعیت از امیرالمؤمنین (ع) واجب بوده یا نه؟ آیا بالفعل امام بوده یا بالفعل امام نبوده؟ و یکی از اشکالاتی که سنی‌ها بر استدلال شیعه به این آیه ولایت دارند همین است که لازمه‌ی این آیه این است که امیرالمؤمنین در زمان رسول خدا بالفعل امام باشد، که ما به این اشکال می‌رسیم.

عرض می‌کنم بحث امامت بحث خیلی مفصلی است، همین روایات روح القدس تعابیر مختلفی که در این روایات آمده، آیا این ارواح حین جعل الوصایه افاضه شده یا از بدو تولد؟ این روایات ندارد که حین کونهم مولوداً به اینها روح القدس دمیده شده. منافات ندارد وقتی که به منصب امامت می‌رسند تمام اینها به ایشان افاضه شود، یعنی آنچه ما می‌گوئیم این است که این حکم وضعی موضوع برای تمام شئون امامت است، و چه اشکالی دارد. ولی الآن نمی‌شود بحث کرد، باید بحث مفصلی - چه بسا - در همین دنباله‌ی بحث آیات ولایت، بحث روایات مربوط به امامت را دنبال کنیم.

اهمیت تفسیر قرآن

ما بحث‌مان در آیه ولایت رسید به کلام مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه و انصافش این است که مرحوم علامه واقعاً در تفسیر خیلی زحمت کشیده و مطالب بکری دارد و متأسفانه جامعه‌ی ما که جای خودش، اما حوزه‌ی ما هنوز نرسیده به این همه مطالب بکری که در این تفسیر هست. نمی‌خواهم عرض کنم همه‌ی مطالب درست است، آقایانی که در بحث‌های تفسیری ما حضور داشتند ما بعضی از موارد، برخی از موارد مناقشه کردیم در فرمایش ایشان با عقل ناقص خودمان. ولی آنچه که هست این است که واقعاً اگر بتوانید یک دوره تفسیر مرحوم علامه را مورد مباحثه‌ی علمی دقیق قرار بدهید.

الآن در بخش عظیمی از حوزه‌ی ما تفسیر مقدمه‌ی منبر شده، یعنی یک آیه از قرآن پیدا کنیم بخواهیم یک منبری را استفاده کنیم همین اندازه ما با تفسیر ارتباط داریم در حالی که واقعاً تفسیر خیلی عمیق‌تر، وسیع‌تر و مشکل‌تر از این مسائلی است که ما فکر می‌کنیم، کلام کلام خداست و انسان باید اینقدر تأمل کند، سرّ اینکه توصیه شده به قرائت قرآن، برای اینکه هر قرائتی انسان را به

یک تأمل جدیدی وادار می‌کند. بنابراین این را جزء برنامه داشته باشید.

ادامه بررسی آیه ولایت و دیدگاه مرحوم علامه

بحث ما در آیه ولایت بود؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ما اثبات کردیم این ولایت ولایت در امامت و سرپرستی است. اهل سنت می‌گویند این ولایت ولایت در نصرت است یعنی خدا، رسول و آنهایی که ایمان آوردند ناصرند. دلیل اینها سیاق بود، آیه 51 «ولا تتخذ اليهود والنصارى أولياء» گفتند اولیاء در آنجا به معنای ولایت در نصرت است پس قرینه‌ی سیاق اقتضا کند این ولایت در اینجا هم به معنای ولایت در نصرت باشد. ما خودمان اثبات کردیم اولاً آیه 51 ولایت در نصرت نیست آن هم با قرائن روشن ولایت در تصرف، امامت و سرپرستی است. بعد کلام مرحوم علامه را که شروع کردیم، تا اینجا دو نکته را خواندیم، برویم سراغ مطلب سوم مرحوم علامه که می‌فرمایند «على أنك قد عرفت في البحث عن الآيات السابقة أعنى قوله يا ايها الذين آمنوا لا تتخذ اليهود والنصارى أولياء أن ولاية النصرة لا تلائم سياقها» روایت نصرت با سیاق این آیات سازگاری ندارد اما عمده این مطلب است که می‌خواهند بفرمایند بندهایی در این آیه وجود دارد، یا به تعبیر خودشان عقودی در این آیه وجود دارد که این عقود اصلاً با ولایت نصرت سازگاری ندارد. دو بند آن را ذکر می‌کنند یکی بعضهم اولیاء بعض، دوم و من يتولهم منكم فإنه منهم، که بیشتر به این بند اخیر می‌خواهند اشاره کنند که هر کسی که ولایت اینها را بپذیرد از اینها می‌شود.

مرحوم علامه می‌فرمایند فإنَّ عقد ولاية النصرة و اشتراطها بين قومين لا يوجب صيرورة أحدهما الآخر و لحوقه به، می‌فرماید اگر بین دو گروه (قبیله) عقد نصرت منعقد شد، این گفت هر وقت به شما حمله کردند ما شما را یاری می‌کنیم و بالعکس، اینها قرار شد ناصر آنها باشند و آنها هم ناصر اینها باشند. فرمایش ایشان این است که آیا ولایت نصرت اقتضای این می‌کند که یکی دیگری شود! این آدم از آنها شود؟ می‌فرماید چنین اقتضایی ندارد، لا يوجب صيرورة أحدهما الآخر و لحوقه به، یکی دیگری نمی‌شود و همچنین لا أنه يصحّ تعليل النهي عن هذا العقد بأن القوم الفلاني بعضهم اولياء بعض، نمی‌شود تعلیل آورد حالا که یک عقد نصرت بین این دو قبیله است بگوئیم بعضی اولیاء بعض است. این آیه شریفه که می‌فرماید بعضهم اولیاء بعض یعنی در اثر این ولایتی که وجود دارد یکی یا جمعی تفوق بر جمع دیگر پیدا می‌کنند و می‌شوند بعضهم اولیاء بعض، آیا در باب نصرت همینطور است؟ ایشان می‌گویند در نصرت اینطور نیست. پس ببینید دو بند را در این آیه، یکی و من يتولهم منكم فإنه منهم، می‌فرماید در ولایت نصرت این از آنها نمی‌شود. دو: بعضهم اولیاء بعض این هم در ولایت نصرت معنا ندارد، لا يصحّ تعليل النهي عن هذا العقد بأن القوم الفلاني بعضهم اولياء بعض، اما می‌فرمایند به خلاف عقد ولایت المودة که حالا مودّت را ایشان گفته و بعضی جاها امامت را هم دنبال می‌کند.

می‌فرماید حالا اگر پیمان مودّت بین دو گروه بسته شود، به این معناست که التی توجب الإمتزاج النفسی و الروحی بین الطرفين، پیمان مودّت یک امتزاج نفسی بین دو طرف ایجاد می‌کند و تبیح لأحدهما التصرف الروحی و الجسمی فی شئون الآخر، این ولایت مودّت اباحه می‌کند برای یکی از این دو طرف که تصرف روحی و جسمی کند فی شئون الآخر الحیویه، و تقارب الجماعتین فی الأخلاق و الأعمال، ولایت در محبت و مودت طوری است که خوی یکدیگر را پیدا می‌کنند، خلق یکدیگر را پیدا می‌کنند، فکر یکدیگر را پیدا می‌کنند، شما ببینید در جامعه‌ی ما در همین حوزه‌ی ما دو تا طلبه که با هم خیلی رفیقاند، اینها در خوراکشان، لباسشان، صحبتشان، رفتارشان، خیلی شبیه هم می‌شوند، این به خاطر علقه‌ی مودتی است که بین اینهاست، بین دو گروه اگر ولایت در مودّت باشد به این معناست که این دو تا تقارب اخلاقی، تقارب روحی پیدا می‌کنند به طوری که یکی در شئون روحی و جسمی دیگری تصرف می‌کند.

روی این نکته فکر کنید، این مطلب جدیدی است که ایشان در اینجا بیان کردند، البته اگر یادتان باشد خود ما در زمانی که ولایت در نصرت را معنا می‌کردیم به همین «و من يتولهم منكم فإنه منهم» اینطور گفتیم که ولایت در نصرت، قابلیت پذیرش

ندارد، یک کسی دارد از بین می‌رود دیگری یا کمکش می‌کند یا نمی‌کند! نمی‌شود دیگری که می‌خواهد بیاید کمک کند او بگوید حالا من می‌پذیرم چون این تولی یک تولی قلبی است، نه تولی به حسب مقام العمل و ظاهر باشد، اصلاً این تولی با ولایت در امامت و مودت فقط سازگاری دارد، غیر از این معنا ندارد، حالا بیان ایشان بیان دیگری از همان بیان ماست، منتهی با این دقتی که ایشان دارند.

دو مرتبه یک «علی» دارند، در این «علی» که من فقط توضیحش را بدهم خودتان حتماً عبارت را ببینید، به اهل سنت می‌فرماید ما این ولایت را به نصرت معنا کنیم، آیه چه می‌گوید؟ *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا*، مخاطب مؤمنین هستند، بگوئیم خدا ناصر مؤمنین هست درست است، اما می‌فرمایند بگوئیم رسول خدا یک طرف قرار بگیرد ناصر مؤمنین است، این معنا ندارد و غلط است، می‌خواهند این را ذکر کنند «لا معنى و ليس من الجايز ان يؤدي النبي ولياً للمؤمنين بمعنى ولاية النصرة» بخلاف العكس ما می‌توانیم بگوئیم مؤمنین ناصر رسول خدا هستند ولی نمی‌توانیم بگوئیم رسول خدا، ناصر مؤمنین است. برای اینکه این مطلب را اثبات کنند می‌فرمایند ببینیم نصرت در قرآن کریم یعنی چه؟ ایشان می‌فرماید نصرتی که خدا بر او در قرآن تکیه کرده نصرت در دین است، این را هم مفروض می‌گیرند، نصرت یعنی چه؟ معنایش این نیست که یک کسی می‌خواهد آب بردارد ما کمکش کنیم آب بردارد، این بشود نصرت. نصرت امری نیست که خدا به او اعتنا کرده باشد در قرآنش، آنکه در فرهنگ قرآن خدای تبارک و تعالی در باب نصرت عنایت دارد نصرت در دین است.

بعد سه تا «يُصَحَّ أَنْ يُقَالَ» می‌گویند و یک «لا يصح» می‌گویند؛ می‌فرماید «يُصَحَّ أَنْ يُقَالَ إِنَّ الدِّينَ لِلَّهِ» بگوئیم دین برای خداست، یعنی چه؟ یعنی خدا جاعل دین است، خدا شارع دین است، پس مؤمنین همه‌شان می‌توانند ناصر دین خدا باشند و ناصر خود خدا باشند، یعنی ناصر دین خدا. می‌فرمایند این آیاتی که در قرآن داریم «قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» یعنی انصار دین الله، یا آن آیه «إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصِرْكُمْ» همین است، یعنی نصرت دین خدا. پس چون دین برای خداست ما می‌توانیم بگوئیم هم نبی و هم مؤمنین ناصر خدا هستند یعنی ناصر دین خدا، این یک. دو: بگوئیم دین برای پیغمبر هم هست، إِنَّ الدِّينَ لِلنَّبِيِّ، چرا؟ چون پیغمبر مبلّغ این است، آورنده‌ی این دین است، هدایت به وسیله‌ی رسول خدا بوده، مردم رسول خدا را که یاری می‌کنند یعنی دینی که رسول خدا آورده یاری می‌کنند، می‌فرمایند این آیاتی که داریم «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» مردم خدا را و رسولش را یاری می‌کنند. آن یصحَّ أَنْ يُقَالَ اِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ فَقَطْ بُوْد، توجیهش این بود یعنی تنصروا دین الله. این دومی هم «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی و یَنْصُرُونَ دین الله و دین رسوله، این هم درست است. بعد می‌فرمایند بالاتر و یصحَّ أَنْ يُقَالَ، بگوئیم همانطوری که دین برای خداست، دین برای نبی است، دین برای همه‌ی مردم است، چرا؟ بمعنی اَنْهُمْ الْمَكْلُفُونَ بِشَرَائِعِهِ، چون این مردم مکلف به شرایع دین هستند العاملون به، عامل به این دین هستند، فَيَذْكُرُ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَلِيَهُمْ وَنَاصِرُهُمْ، خدا می‌گوید من ولیّ این مؤمنین هستم، یعنی دین‌شان را حفظ می‌کنم، این آیه شریفه «وَلِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ» خدا ناصر است، من یَنْصُرُهُ! اِنَّا لَنَنْصُرُ رَسُوْلَنَا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا، خدا می‌فرماید ما یاری می‌کنیم هم رسل‌مان را و هم مؤمنین را فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الحساب، یا از همه روشن‌تر این تعبیر: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ» این یکی از سنت‌های خداست، یکی از قرارهای قطعی خداست که ما واقعاً باید همیشه این آیه یادمان باشد، و كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ، یعنی هیچ وقت فکر نکنیم که - نعوذ بالله - خدا از مؤمنین غافل می‌شود و مؤمنین را رها می‌کند، بالأخره مؤمنین را یاری می‌کند.

می‌فرمایند اینها بیانش درست است، اما حالا بیائیم این طرف قضیه؛

آیا می‌توانیم مؤمنین را یک طرف بگذاریم و بگوئیم دین مؤمنین، بعد بگوئیم رسول خدا این دین مؤمنین را یاری می‌کند، می‌فرمایند این غلط است. ما نمی‌توانیم چنین تصویری داشته باشیم بگوئیم مؤمنین یک طرف باشد و لکن لا یصحَّ ان یفرد الدین بوجهٍ للمؤمنین خاصّةً، بگوئیم مؤمنین و دین مؤمنین و يجعلوا اصلاً فیهِ مردم را اصل در دین قرار بدهیم و النبی بمعزل عن ذلک ثم یعدّ ناصراً لهم فیما لهم، بگوئیم که نبی ناصر مردم است در آنچه که برای مردم است یعنی در دینی که مردم دارند، می‌فرمایند این درست نیست، چرا؟ اِنَّ مَا مِنْ کَرَامَةٍ دِیْنِیَّةٍ اِلَّا هُوَ مُشَارِکُهُمْ فِیْهَا، نمی‌شود نبی را از دین مردم جدا کرد، هیچ کرامت دینی مردم ندارند مگر اینکه رسول در او شریک است. احسن مشارکة و مساهمهم افضل سهام و یک شاهی می‌آورند و لذلك

لا نجد القرآن يعدّ النبي ناصراً للمؤمنين، این در اثر کثرت انس با قرآن، آن زمان ایشان کامپیوتر هم نداشته! این در اثر کثرت انس با قرآن است، در ذهن مرحوم علامه «وینصرون الله ورسوله» بوده «إن تنصر الله» بوده، «إنا لننصر رسولنا» بوده ولی می‌گوید هیچ جای قرآن نداریم که خدا بفرماید النبي ناصراً للمؤمنين، حتّی می‌فرماید «و لا فى آية واحدة» در یک آیه هم نداریم! و حاشا ساحة الكلام الهی أن يساهل رعاية ادبه البارع، این دور است ساحت کلام الهی که مساهله کند در مسئله‌ی رعایت ادب، یعنی اگر واقعاً این معنا بود بالأخره یک جا خدا بیان می‌کند «النبي ناصراً للمؤمنين» بعد می‌فرمود و هذا من أقوى الدليل على أنّ المراد بما نسب إلى النبي من الولاية فى القرآن می‌فرماید این بیانی که ما آمديم ذکر کردیم یک نتیجه‌ی کلی به دست شما می‌دهد، هر جا ولایت به پیامبر نسبت داده شده در قرآن، هو ولاية التصرف أو الحب و المودة، مثل النبي اولی بالمؤمنين من انفسهم، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» فإن الخطابة للمؤمنين و لا معنى لعدّ النبي ولياً لهم ولاية النصرة كما عرفت.

این یک بیان جدیدی است که خود مرحوم علامه دارند.

ما در مطلب اول و دوم یک مناقشاتی داشتیم در بحث گذشته، حالا ببینیم این فرمایش ایشان را چکار باید کرد.

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين